

## نقد و بررسی تعاریف نظری منطقی و ضرورت توجه به تعاریف کاربردی با رویکرد توحیدی

\* حسین حاجی‌پور

\*\* داود حیدری

\*\*\* فاطمه دستوار

### چکیده

تعریف رایج منطق‌دانان که در شناخت اشیا، حدّ تام، حدّ ناقص، رسم تام و رسم ناقص را مورد ملاحظه قرار می‌دهد و بیشتر در پی تبیین مفهوم است، حاصلی جز تعاریف کلی و نظری ندارد و با کاستی‌هایی جدی، از جمله نادیده‌انگاشتن اوصاف غیردائمی در تغییر هویت کیفیت و تطبیق‌ناپذیری تعاریف نظری با عینیت، روبه‌روست. از آنجاکه تعاریف باید به اهمیت شدن و تغییر در عالم هستی توجه داشته باشند، تعاریف کاربردی که قابلیت توجه به این دو مقوله را دارند و ضمن ملاحظه زمان‌مندی و مکان‌مندی اشیا می‌توانند چگونگی شدن آن‌ها را تبیین کنند و متناسب با جهت موردنظر برای توسعه یک پدیده، امکان دخل‌وتصرف در آن را فراهم آورند، راهگشا خواهند بود. افزون‌براین، تعاریف کاربردی مانع شکل‌گیری دانش خنثی و نسبیت‌گرایی مادی‌اند. در این مقاله، با روش تحلیلی - انتقادی، ضمن بررسی تعاریف نظری، امکان و بلکه ضرورت ارائه تعاریف کاربردی و کارکردهای آن تبیین و تحلیل شده است.

**واژگان کلیدی:** تعریف، تعریف نظری، تعریف کاربردی، منطق، رویکرد توحیدی.

---

\*. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ع)، تهران، ایران

Hosseinhajipour@iau.ir

 [orcid.org/0000-0003-3982-5328](https://orcid.org/0000-0003-3982-5328)

\*\*. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی گرایش اخلاق، دانشگاه معارف اسلامی، قم، ایران

hajipour110@chmail.ir

\*\*\*. دانشیار معلم آموزش و پرورش قم و کارشناسی معارف قرآن و اخلاق، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع)، قم، ایران

hajipour8@yahoo.com

## مقدمه

اندیشمندان منطق، شناخت اشیای خارجی را تشکیکی دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۶۱، ص ۴۱۱؛ سلیمانی امیری، ۱۳۸۸، ص ۵۴) و برای شناخت حقیقت اشیا، افزون بر تعریف به حدّ تام، حدّ ناقص، رسم تام و رسم ناقص را نیز لحاظ کرده‌اند. البته طبق سه قسم اخیر، تنها بخشی از حقیقت شناخته می‌شود (جمعی از اندیشمندان، ۱۳۹۵، ص ۲۸۷)، اما همواره این چالش نیز مطرح بوده است که تعریف به حدّ تام امکان‌پذیر نیست (سهروردی، ۱۳۷۲، ص ۲۱) یا دستیابی به حقیقت اشیا دشوار است (ابن‌سینا، ۱۳۶۶، ص ۱۹۱۷). همچنین در دوره معاصر، اشکال ناکارآمدی بر تعریف به حدّ تام وارد شده است. برای مثال، درباره تعریف انسان به حیوان ناطق، تعریف جاندار به موجود دارای حس و حرکت و تعریف نور به چیزی که به‌خودی‌خود قابل رؤیت است، گفته شده است که این تعاریف برای روان‌شناسان، زیست‌شناسان و فیزیک‌دانان، عامیانه و غیرعلمی‌اند و فایده عینی و عملی ندارند (یثربی، ۱۳۸۴، ص ۲۸).

این مقاله درصدد است ضمن بیان کاستی‌های تعاریف نظری، اهمیت «شدن» و «تغییر» در عالم هستی و ضرورت ارائه تعریف کاربردی را تبیین کند؛ زیرا در این نوع تعریف، که به ترکیب، تغییر و حرکت اشیا توجه ویژه دارد، می‌توان متغیرهای عینی هر پدیده را از حیث درون و بیرون و نسبت میان آن‌ها شناسایی کرد. به تعبیر بهتر، تعاریف کاربردی، به دلیل ملاحظه زمان‌مندی و مکان‌مندی اشیا، می‌توانند چگونگی شدن آن‌ها را تبیین کنند و این قابلیت را دارند که متناسب با جهت موردنظر برای توسعه یک پدیده، امکان دخل و تصرف در آن را فراهم آورند. این ویژگی، ضمن ارتقای کارآمدی تعاریف نظری، قدرت بهینه‌سازی جهت تغییرات عالم را نیز فراهم می‌آورد و راه مقابله با تعاریف کاربردی‌ای را که دانش را خنثی و فاقد جهت و ارزش می‌دانند، سد می‌کند و با زبان علم به مقابله با نسبیت‌گرایی مادی و ماتریالیستی می‌پردازد. این رهیافت، ضمن گشودن افقی نو برای تطبیق عالم ذهن با عالم عین، توانایی سنجش مقوله جهت و سامان‌دهی تغییرات آن در عینیت را داراست.

## مفهوم‌شناسی

مفاهیم موردبحث عبارت‌اند از: منطق، تعریف، تعریف نظری، تعریف کاربردی و رویکرد توحیدی که در ادامه توضیح داده می‌شوند.

### ۱. منطق

منطق به قانون صحیح اندیشیدن و درست فکرکردن گفته می‌شود که رعایت آن، به مثابه مقیاس و

معیار، و به کارگیری اصول و ضوابطش، ذهن را از اشتباه در تفکر و اندیشه بازمی‌دارد (ابن‌سینا، ۱۳۶۴، ص ۹؛ مظفر، ۱۴۰۰، ص ۱۷-۱۹ مطهری، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۴۴).

## ۲. تعریف

تعریف در علم منطق به دو گونه لفظی و حقیقی آمده است. در تعریف لفظی و شرح‌الاسمی، مجهول یک لفظ است که وجود خارجی دارد؛ از این‌رو، آگاهی از وضع زبانی با تعریف لفظی مرتبط است (جمعی از اندیشمندان، ۱۳۹۵، ص ۲۸۵). البته گاهی تعریف، بُعد معنایی و مفهومی نیز دارد، اما چون مجهول وجود خارجی ندارد، بُعد معنایی تأثیری در وضوح معنایی معرف ندارد و تنها الفاظ تکرار و کلمات تعویض می‌شوند؛ این نوع تعریف، شرح‌الاسمی نامیده می‌شود (کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۲، ص ۳۰۳). در تعریف حقیقی، چون مجهول وجود خارجی دارد و تعریف ناظر به معنا و چیستی اشیای خارجی است و موجب ایضاح مفهومی چیستی و ماهیت یک شیء می‌شود، تعریف حقیقی نامیده می‌شود. تعریف لفظی به وضع زبانی دلخواهانه بستگی دارد، اما تعریف حقیقی، فارغ از دلخواه، به اقتضای خود اشیای وابسته است. در این مقاله، به صورت تحلیلی، تعریف حقیقی به دو ساحت تقسیم می‌شود: ساحت نخست، ناظر به چیستی و ماهیت ثابت اشیاست که از آن به تعریف نظری تعبیر می‌شود؛ ساحت دوم، ناظر به چگونگی تغییر، تحول و کارکرد اشیاست که در اینجا تعریف کاربردی نامیده می‌شود.

## ۳. تعریف نظری

تعریف نظری ناظر به دو امر است: پاسخ‌گویی به سؤال «ماهو» یا همان چیستی شیء، و روشن کردن چیستی کامل شیء از طریق تعریف به حدّ تام. اگر تعریف به معنای شناساندن باشد، تعریف نظری به دنبال شناخت حدود و قیود ذاتی و حقیقی اشیاست که در ارتباط با علل حاکم بر اشیای قابل استخراج هستند. به باور ارسطو و پیروان او، مفاهیمی که در تعریف به حدّ تام برای معرفی ماهیت یک شیء ذکر می‌شوند، باید دربردارنده علل چهارگانه غایی، فاعلی، مادی و صوری باشند (سلیمانی امیری، ۱۳۸۸، ص ۵۶).

## ۴. تعریف کاربردی

اگر تعریف نظری بر تبیین مفهومی اشیای مشخص کردن حدود و ثغور ماهیت آن‌ها استوار است، تعریف کاربردی در پی توضیح چگونگی پیدایش و شکل‌گیری کیفیت‌های اشیاست. در این رویکرد، به جای

تمرکز بر حد ذات و تحلیل مفهومی ماهیت، تلاش می‌شود کیفیت‌ها و ویژگی‌های یک پدیده با توجه به شرایط و عوامل مؤثر در تحقق آن تبیین شوند. از این رو، تعریف کاربردی می‌کوشد نحوه تحول و شدن اشیا و پدیده‌ها را توضیح دهد و نشان دهد که چگونه یک شیء در شرایط معین دارای کیفیت یا وضعیتی خاص می‌شود. به بیان دیگر، آنچه در تعریف کاربردی مورد توجه قرار می‌گیرد، تبیین چگونگی پیدایش کیفیت‌های اشیا و امکان فهم فرایند تغییر و تحول آن‌هاست.

## ۵. رویکرد توحیدی

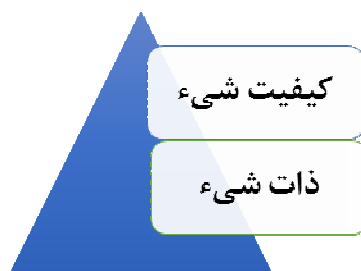
رویکرد، شیوه یا چارچوب کلی‌ای است که فرد برای روبه‌رو شدن با یک مسئله یا تبیین یک پدیده درپیش می‌گیرد. این مقاله با تکیه بر مبانی قرآنی و جهان‌بینی توحیدی، به رویکردی قائل است که در آن شناخت اشیا تنها به بیان ماهیت نظری آن‌ها محدود نمی‌شود، بلکه کارکردها و آثار آن‌ها در نظام آفرینش و زندگی انسان نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. از این رو، در چنین رویکردی، تعاریفی که بتوانند افزون‌بر تبیین مفهومی، کارکردها و آثار عملی پدیده‌ها را نیز روشن کنند، قابل قبول و موجه شمرده می‌شوند.

## کالبدشکافی تعریف نظری

مفاهیم مرتبط با تعریف نظری باید دربردارنده علل اربعه باشند. علل اربعه به دو دسته علل وجودی یا بیرونی، یعنی غایی و فاعلی، و علل ماهوی یا درونی، یعنی مادی و صوری، تقسیم می‌شوند. ابن سینا با موشکافی فراوان، کیفیت وقوع علل خارجی را در تعاریف بررسی کرده و درنهایت، تحدید (تعریف) به هریک از علل اربعه را - چه به صورت مجزا و چه به صورت جمعی - پذیرفته است. سپس این اشکال را مطرح می‌کند که ماهیت شیء به علل قوام، یعنی ماده و صورت، آشکار می‌شود، نه به علل وجود، یعنی فاعل و غایت آن. پس چگونه علل خارجی، یعنی فاعل و غایت، را در تحدید شیء معتبر می‌شمارند؟ وی پاسخ می‌دهد چنین حدودی، حدّ به حساب ماهیت نیستند، بلکه حدّ به حساب اثّیت و وجودند و با احراز علت فاعلی و غایی، وجود شیء نیز قطعی می‌شود (ملایری، ۱۳۸۸، ص ۹۰-۹۱).

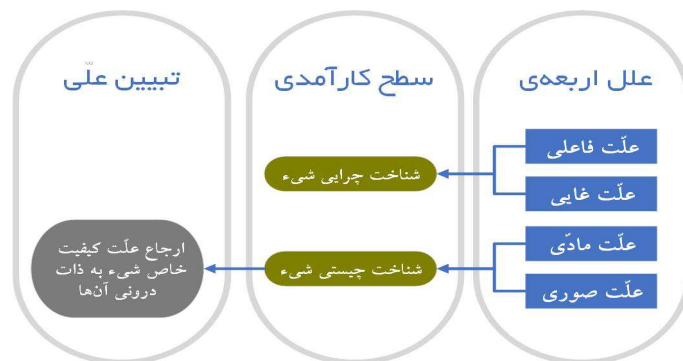
عقلانیت نظری برای تشخیص حدود و قیود تعریف شیء، با ارجاع به علل اربعه، با دو دسته علت مواجه می‌شود: علت‌هایی که به درون ماهیت شیء تعلق دارند و علت‌هایی که بیرون از ماهیت شیء هستند و صرفاً در مقام ایجاد شیء دخالت می‌کنند. دسته نخست، همان علت مادی و صوری‌اند که چیستی شیء را مشخص می‌کنند و دسته دوم، همان علت فاعلی و غایی‌اند که عهده‌دار تعریف چرایی

شیء هستند. به خوبی روشن است که هیچ یک از علل یادشده ناظر به تعریف چگونگی شیء و تبیین شدن آن نیستند؛ بنابراین، با این روش نمی توان چگونگی اشیا و شدن عالم را تعریف کرد. همچنین در کالبدشکافی تعریف نظری، پرسش دیگری در تعریف مفهومی مطرح می شود: اگر کیفیت متعین شیء به ذات آن برگردد، آیا ذات اشیا پذیرای علت می شود یا تعلیل ناپذیر و قائم به ذات است و «لم» بردار نیست؟ همچنین اگر ذات اشیا تعلیل پذیر دانسته شود، آیا می توان در ذات اشیا تصرف کرد؟ در پاسخ باید گفت که بنابر مبانی عقلانیت نظری، ذات هر شیء امری درونی و غیرقابل تعلیل است و برای تبیین علت ظهور کیفیتی خاص از شیء نمی توان به علتی غیر از ذات آن ارجاع داد (نمودار ۱). مثلاً برای توضیح شوری نمک نمی توان به چیزی جز ذات نمک توسل جست. درواقع، ذات هر شیء منشأ ظهور کیفیاتی خاص است و ظهور کیفیت خاص برای یک شیء نیز معلول ذات آن شیء است و علتی بیرون از ذات در بروز اوصاف و کیفیات خاص آن دخالت ندارد؛ درنتیجه، تعیین جنس و فصل برای شیء نیز صرفاً توضیحی مفهومی از ملاحظه آثار و لوازمی است که از کیفیت خاص آن شیء ظاهر شده اند.



نمودار ۱. رابطه کیفیت با ذات شیء

باید توجه کرد که چون علت مادی و صوری به درون پدیده تعلق دارند، صرفاً چستی آن را روشن می کنند و نمی توانند روشنگر چگونگی پیدایش یک کیفیت و تعین خاص برای یک شیء باشند. بنابراین، تعریف مفهومی که علت ذات را بیان نمی کند، پدیدآمدن کیفیتی مشخص برای یک شیء را تعلیل ناپذیر دانسته و درنتیجه آن را تصرف ناپذیر می پندارد (نمودار ۲). توضیح بیشتر آنکه طبق تعریف نظری، مراد منطلق دانان از مقومات ماهیت، جنس و فصل مفهومی، نه اجزای عینی و بیرونی، است و چون ذات شیء بسیط و تجزیه ناپذیر است، تعریف نظری راهگشای تصرف در کیفیت شیء نیست؛ بنابراین، باید سراغ علیتی رفت که ظرفیت پاسخ گویی به پرسش از چگونگی پیدایش کیفیت در شیء را داشته باشد و علل آن را تبیین کند.

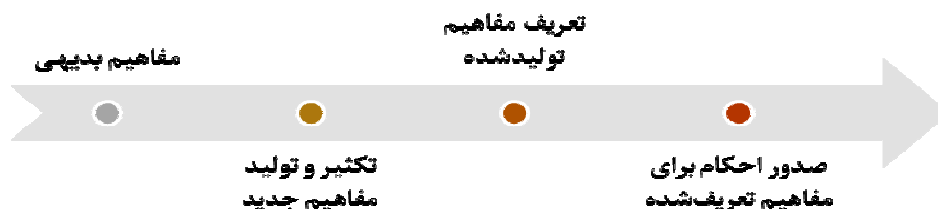


## نمودار ۲. رابطه علل اربعه با تبیین علّی در عقلانیت نظری

همچنین روش تعریف نظری بر اصل بداهت استوار است. یعنی در منطق، علم حصولی به دو بخش تصور و تصدیق تقسیم می‌شود. هر تصدیق نیز دست‌کم دربردارنده سه تصور موضوع، محمول و نسبت میان آن دو است. تصور و تصدیق هر دو یا بدیهی‌اند یا نظری؛ ازاین‌رو، در تبیین تصورات نظری باید به تصورات بدیهی تکیه کرد و در اثبات تصدیقات نظری نیز از تصدیقات بدیهی بهره گرفت. گرچه مفاهیم بدیهی نیازمند استدلال نیستند، درباره امکان تعریف آن‌ها میان منطق‌دانان اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی آن‌ها را تعریف‌پذیر دانسته، برخی بی‌نیاز از تعریف شمرده و گروهی اساساً تعریف آن‌ها را ناممکن دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۶۱، ص ۴۷-۵۰).

## فرایند تولید مفاهیم و صدور احکام

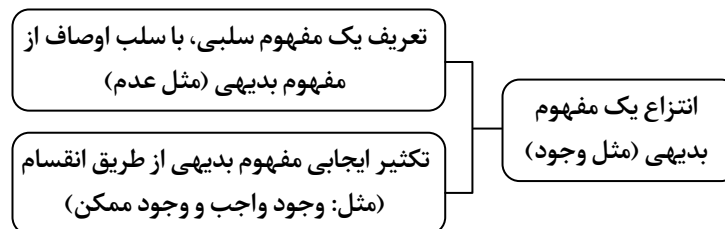
ساختار نظری بحث شامل مفاهیم و قضایایی است که در سه مرحله شکل می‌گیرد: نخست مفهوم‌سازی، سپس ارائه تعریف برای مفاهیم، و در مرحله سوم صدور حکم درباره مفاهیم تعریف‌شده. در دو مرحله نخست، فعالیت ذهن در حوزه تصورات قرار دارد و به شکل‌گیری و تعریف مفاهیم می‌انجامد؛ اما در مرحله سوم، ذهن با برقراری نسبت میان مفاهیم وارد حوزه تصدیقات می‌شود و قضایا شکل می‌گیرند. سامان‌یافتن این فرایند بر اساس روابط کلی و جزئی میان مفاهیم و سنجش سازگاری گزاره‌ها برپایه اصل امتناع تناقض صورت می‌گیرد (ماکولسکی، ۱۳۶۶، ص ۱۵۱).



## نمودار ۳. فرایند تولید مفاهیم و صدور احکام

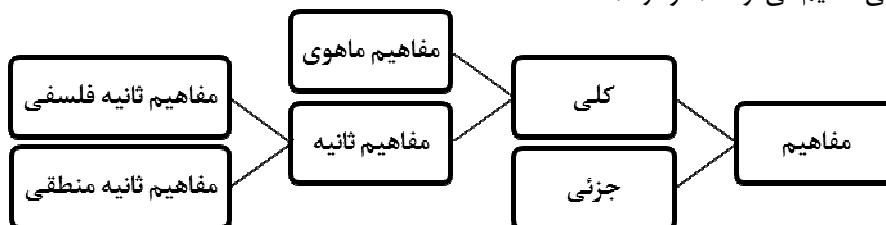
### گام اول: مفهوم‌سازی

مفاهیم بدیهی در منطق نقش مبادی اولیه را در شکل‌گیری مفاهیم دیگر ایفا می‌کنند و بسیاری از مفاهیم نظری با اتکا به همین مفاهیم پایه تبیین و تحلیل می‌شوند (طوسی، ۱۳۶۱، ص ۴۷-۵۰).  
براین اساس، در این مقاله برای توضیح نحوه گسترش مفاهیم از یک الگوی تحلیلی استفاده شده است. مطابق این تحلیل، یک مفهوم بدیهی می‌تواند به‌عنوان مفهوم مشترک میان چند مفهوم قرار گیرد؛ سپس از طریق تمایزگذاری سلبی، حد یا قیدی از آن نفی می‌شود و در گام بعد، با افزودن قید یا حیثیتی ایجابی، مفهومی خاص‌تر پدید می‌آید. این فرایند که در نمودار ۴ نشان داده شده است، به‌تدریج به انقسام‌های بیشتری می‌انجامد و مفاهیم جدید در ذیل مفهوم نخست شکل می‌گیرند. در اینجا انقسام مفاهیم به این معناست که یک مفهوم کلی به مفاهیم خاص‌تری تقسیم می‌شود که همگی در ذیل آن قرار دارند. بنابراین، هریک از این اقسام مصداقی از همان مفهوم کلی به‌شمار می‌آیند و در نسبت اندراج با آن قرار می‌گیرند؛ به‌بیان دیگر، مفهوم کلی به‌صورت اجمالی دربردارنده این اقسام است و انقسام، درواقع بیان و تفصیل همان محتوای اجمالی در قالب مفاهیم خاص‌تر است.



#### نمودار ۴. تکثیر بدیهی و تولید مفاهیم

به سخن دیگر، در دستگاه عقلانیت نظری، مفاهیم به جزئی و کلی، و مفاهیم کلی نیز به مفاهیم ماهوی یا اولی و مفاهیم ثانیه تقسیم می‌شوند و مفاهیم ثانیه نیز به مفاهیم ثانیه فلسفی و مفاهیم ثانیه منطقی تقسیم می‌گردند (نمودار ۵).



#### نمودار ۵. تقسیم‌بندی مفاهیم در دستگاه عقلانیت نظری

### گام دوم: ارائه تعریف

مفاهیمی که برپایه مفاهیم بدیهی شکل می‌گیرند، در مرحله بعد نیازمند تعریف‌اند. در منطق، تعاریف معمولاً براساس مفاهیم کلی در چارچوب کلیات خمس سامان می‌یابند. کلیات خمس که ریشه در مبانی هستی‌شناختی فلسفه دارند، در پی تبیین نسبت مفاهیم کلی با واقعیت خارجی‌اند. در این چارچوب، موجودات عالم در قالب مقولات کلی بررسی می‌شوند که در تحلیل فلسفی به جوهر و عرض تقسیم می‌گردند و از طریق آن‌ها می‌توان ساختار مفهومی واقعیت را تحلیل کرد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۷۵-۷۸؛ طوسی، ۱۳۶۱، ص ۶۸۶۳). درواقع، حقیقت تعریف چیزی جز بیان مندرجات مفهوم معرّف در این زنجیره جنس و فصل نیست (خوانساری، ۱۳۸۴، ص ۱۷۳). روش تعاریف حدی را ترکیب دانسته‌اند (دینانی، ۱۳۹۰، ص ۴۵۳) و هر معنایی را که مرکب نباشد، قابل تعریف حدی ندانسته‌اند.

آنچه موجب می‌شود روش تعریف در قالب ترکیب انعکاس یابد، شبکه اندراج مفاهیم پایین‌دست در ذیل مفاهیم بالادست است. براین اساس، در سلسله‌مراتب مفاهیم، رأس هرم مفاهیم به مقولات یا اجناس عالی - به‌عنوان کلی‌ترین و شامل‌ترین مفاهیم - تعلق دارد و مفاهیم دیگر در مراتب پایین‌تر در ذیل آن‌ها قرار می‌گیرند؛ در مقابل، انتهای این سلسله به افراد و اشیای شخصی پایان می‌یابد. با لحاظ چنین ساختاری در سامان مفاهیم، منطق‌دان برای دستیابی به حدود اشیا ناگزیر از شناخت اجناس و فصول و جایگاه آن‌ها در این سلسله‌مراتب مفهومی است؛ زیرا تعریف حدی از طریق تعیین جنس و فصل شیء تحقق می‌یابد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۸۰-۸۴؛ طوسی، ۱۳۶۱، ص ۷۵-۷۰).

### گام سوم: صدور حکم

تصورات یا مفاهیم تا زمانی که به تصدیقات یا قضایا تبدیل نشوند، دربردارنده حکم بالفعل نیستند و آن زمان است که قدرت تعریف و صدور حکم پیدا می‌کنند. برای مثال، مفهوم انسان به‌تنهایی بر وجود خارجی انسان دلالت ندارد و در ترکیب با مفهومی مانند «موجود انسان، موجود است» واجد حکم می‌شود (سلیمانی امیری، ۱۳۸۸، ص ۲۴۴). صدق یا کذب هر قضیه‌ای از طریق استدلال میسر می‌شود و مسیر صدور حکم را هموار می‌کند. استدلال، به‌لحاظ روشی، در عقلانیت نظری از سه راه قیاس، تمثیل و استقرا صورت می‌گیرد و قیاس اصلی‌ترین روش استدلال است (طوسی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۴۲؛ مظفر، ۱۳۹۴، ص ۳۳۳).

قوام علیت مفهومی در صدور حکم، دست‌کم در بخشی از قضایای ضروری و برهانی، با قاعده اندراج و

اصل امتناع تناقض پیوند دارد. براساس تقریری که از نظریه صدق لایب‌نیتس ارائه شده است، در قضایای تحلیلی و ضروری، محمول به‌نحوی در مفهوم موضوع مندرج است؛ بدین معنا که صدق قضیه از طریق تحلیل مفهوم موضوع و آشکارشدن نسبت آن با محمول قابل تبیین است. بنابراین، در چنین قضایایی، محمول نه امری کاملاً بیرون از قلمرو مفهومی موضوع، بلکه وصفی است که نسبت آن با موضوع، از درون تحلیل مفهومی کشف می‌شود. البته این سخن به‌معنای فروکاستن همه قضایا، به‌ویژه قضایای ترکیبی و تجربی، به قضایای تحلیلی نیست؛ زیرا در بسیاری از قضایای علوم، محمول جزء مفهوم موضوع به‌شمار نمی‌آید، بلکه از راه تجربه، استدلال یا ملاحظه نسبت‌های عینی بر موضوع حمل می‌شود. ازاین‌رو، قاعده اندراج را باید ناظر به سنجی خاص از قضایا، به‌ویژه قضایای تحلیلی و ضروری، دانست، نه معیاری عام برای همه احکام علمی. با این ملاحظه، می‌توان گفت در منطق ارسطویی نیز به‌سبب غلبه نگاه ماهوی و ذاتی به اشیاء، بخشی از تحلیل قضایا بر نسبت اندراجی میان موضوع و محمول تکیه دارد، هرچند این امر به‌معنای انکار نقش قضایای ترکیبی در علوم نیست (شریانی و مهرخانی، ۱۳۹۹، ص ۱۳۲).

برپایه این رابطه، برای صدور حکم در قیاس برهانی، نخست باید قضایا به‌صورت شامل - یعنی همان تصدیقات بدیهی به‌عنوان قاعده کلی - و قضایای مشمول - یعنی لوازم مفهومی بدیهیات به‌عنوان مصداق قاعده کلی - تدوین شوند. در گام دوم، حکم شامل بر مشمول با استمداد از دو قاعده ذکرشده تسری پیدا می‌کند؛ یعنی حکم تصدیقات بدیهی به لوازم بدیهیات تسری می‌یابد.

### نسبت تعاریف نظری و تعاریف کاربردی در پاسخ به پرسش از چگونگی

برای تبیین نسبت میان تعریف نظری و تعریف کاربردی، توجه به تفاوت غایت معرفت در دو افق نظری و کاربردی ضروری است. در منطق و فلسفه سنتی، به‌ویژه در سنت ارسطویی، غایت اصلی علم کشف واقع و شناخت حقیقت اشیاست. ازاین‌رو، تعریف نظری نیز بیشتر ناظر به پاسخ‌گویی به پرسش از چیستی شیء و تعیین حدود مفهومی و ماهوی آن است و الزاماً به تبیین شیوه تصرف در پدیده‌ها یا طراحی سازوکار تغییر آن‌ها کاری ندارد. بنابراین، نپرداختن تعریف نظری به چگونگی ایجاد و تغییر پدیده‌ها را نباید به معنای نفی ارزش معرفتی آن دانست، بلکه باید آن را ناشی از تفاوت غایت و قلمرو این نوع تعریف تلقی کرد.

دربرابر، در برخی رویکردهای جدید فلسفه علم، به‌ویژه در بحث ابزارانگاری علم، بر کارکرد عملی علم در پیش‌بینی، کنترل و تصرف در جهان تأکید می‌شود (بریجمن، ۱۳۷۴، ص ۱۵-۲۰). بااین‌حال، تعریف عملیاتی و کاربردی در فلسفه علم غربی نیز خالی از نقد نمانده است. ازجمله، همپل تأکید می‌کند

که فروکاستن مفاهیم علمی به مجموعه‌ای از عملیات سنجش می‌تواند به تقلیل‌گرایی بینجامد و لایه‌های نظری و تبیینی مفاهیم علمی را نادیده بگیرد؛ بنابراین، تعریف عملیاتی نباید جایگزین کامل تحلیل نظری مفاهیم به‌شمار رود، بلکه باید در کنار آن قرار گیرد (Hempel, 1952, p.41-52). البته تأکید بر تعاریف کاربردی در این مقاله به‌معنای فروکاستن علم به ابزار تصرف یا انکار شأن واقع‌نمای معرفت نیست؛ بلکه مقصود آن است که در کنار تعریف نظری، برای پاسخ به مسائل ناظر به تحقق عینی، تغییر، تدبیر و جهت‌دهی پدیده‌ها، به نوعی تعریف مکمل نیاز است که بتواند نسبت مفهوم را با فرایند پیدایش و آثار عملی آن روشن سازد.

براین اساس، تعریف نظری بیشتر به پرسش از چیستی پاسخ می‌دهد، اما تعریف کاربردی ناظر به پرسش از چگونگی است؛ یعنی اینکه یک پدیده چگونه در ساحت واقع تحقق می‌یابد، چه عواملی در پیدایش و تغییر کیفیت آن دخالت دارند و چگونه می‌توان نسبت به تدبیر یا اصلاح آن اقدام کرد. ازاین‌رو، در تحلیل علل فاعلی و غایی، اگرچه اصل پیدایش و جهت نهایی شیء موردتوجه قرار می‌گیرد، توضیح تفصیلی کیفیت تحقق عینی، شرایط پیدایش، عوامل تغییر کیفیت و امکان مداخله در فرایند شکل‌گیری پدیده، نیازمند سطح دیگری از تحلیل است. البته همین‌جا باید توجه داشت که در فلسفه علم، یکی از نقدهای وارد بر تعریف عملیاتی آن است که یک مفهوم علمی ممکن است با عملیات و شیوه‌های سنجش گوناگونی مرتبط باشد؛ ازاین‌رو، نمی‌توان معنای آن را به یک عملیات خاص فروکاست. همپل از این مسئله با عنوان دشواری تقلیل کامل مفاهیم نظری به عملیات مشاهده‌پذیر یاد می‌کند و نشان می‌دهد که مفاهیم علمی غالباً در شبکه‌ای از نظریه‌ها، قوانین و روش‌های سنجش معنا می‌یابند (Hempel, 1952, p.52-65). بنابراین، بحث از تعاریف کاربردی نه در مقام جایگزینی آن‌ها با تعاریف نظری، بلکه در مقام تکمیل قلمرو معرفت نظری با توجه به ساحت عمل، تغییر و تدبیر پدیده‌هاست. علیت موضوعی به‌دنبال بررسی چگونگی شدن است تا بتواند علل پیدایش کیفیتی خاص در یک شیء خارجی را به‌صورت فلسفی تبیین کند. منظور از علیت موضوعی، تبیین کیفیت‌ها و ویژگی‌های یک پدیده با ارجاع به عوامل و شرایط عینی مربوط به موضوع خارجی است؛ یعنی توضیح اینکه چگونه یک شیء در شرایط خاص دچار تغییر، تحول یا پیدایش کیفیتی معین می‌شود. هدف از طرح سؤال چگونگی شدن، شناخت تغییرات متوالی و متوازی است که در جریان تغییرات یک شیء به پیدایش کیفیتی خاص در آن منتهی می‌شوند. دستیابی به این علل از آن‌رو اهمیت دارد که می‌تواند امکان پیش‌بینی، هدایت و کنترل تغییرات شیء را در اختیار ما نهد؛ زیرا با شناسایی عوامل حاکم بر

پیدایش یک شیء می‌توان بر فرایند تغییرات آن لجام زد و تا حد مشخصی پدیده را به سمت دلخواه راند. حضور و اثرگذاری امور متوالی و متوازی در پیدایش یک شیء نشان می‌دهد که در قلمرو پدیده‌های مادی، طبیعی و اجتماعی، بسیاری از امور از حیث تحقق خارجی، دارای حیثیتی ترکیبی و تحلیل‌پذیر به عوامل و شرایط متعدّدند. مقصود از این سخن آن نیست که همه موجودات، اعم از مادی و غیرمادی، در معرض شدن و تبدیل قرار دارند یا اینکه هرگونه ثبات در ذات و ماهیت اشیا نفی می‌شود؛ بلکه مراد آن است که در پدیده‌های مادی، دست‌کم اوصاف، کیفیت‌ها و نحوه تحقق عینی آن‌ها در نسبت با مجموعه‌ای از عوامل، شرایط، متغیرها و روابط پدید می‌آیند و از این‌رو قابل بررسی و تحلیل‌اند. بنابراین، حتی اگر در مبانی فلسفی برای ذات یا جوهر اشیا ثبات پذیرفته شود، این امر مانع از آن نیست که کیفیت‌ها و اوصاف عارض بر پدیده‌های مادی، از حیث پیدایش، شدت و ضعف، تغییر و آثار خارجی، وابسته به نظامی از عوامل و نسبت‌های مشخص دانسته شوند. براین اساس، چگونگی پیدایش یک کیفیت مشخص در پدیده‌های مادی و اجتماعی را می‌توان در پرتو تغییر و تبدیل در همین نظام عوامل و نسبت‌ها بررسی کرد؛ خواه این تغییر در توالی امور و عوامل مؤثر باشد و خواه در توازی و هم‌زمانی آن‌ها.

با تکیه بر تعریف نظری، معمولاً امکان بررسی تفصیلی توالی و توازی عوامل در یک تغییر عینی فراهم نمی‌شود؛ زیرا در این نوع تعریف، ظهور اوصاف پدیده‌ها عمدتاً با ارجاع به ماهیت و مقومات ذاتی آن تبیین می‌گردد. در چنین چارچوبی، کیفیت پدیدآمده در یک شیء بیشتر از حیث انتساب به ماهیت آن در نظر گرفته می‌شود، نه از حیث تحلیل آن به مجموعه‌ای از عوامل و شرایط خارجی. از این‌رو، در جایی که اوصاف یک شیء به ذات و ماهیت آن نسبت داده می‌شود، کمتر مجالی برای تحلیل کیفیت به اجزای برساننده و بررسی نسبت‌های توالی یا توازی میان عوامل مؤثر در پیدایش آن فراهم می‌گردد. همچنین اشاره به جنس و فصل در تعریف نظری - به عنوان مقوماتی که قوام ماهیت به آن‌ها وابسته است - ناظر به ساختار مفهومی ماهیت است و لزوماً به معنای شمارش عوامل خارجی مؤثر در پیدایش یک کیفیت در ساحت واقع نیست. بدین ترتیب، جنس و فصل بیشتر بیانگر مقومات مفهومی‌اند، نه لزوماً بیانگر مجموعه عواملی که در تحقق عینی یک کیفیت نقش دارند.

توضیح بیشتر آنکه کیفیت، تعین و تحصل خاص یک شیء و ناظر به حیثیت صوری آن است. در قرائت مبتنی بر علیت مفهومی، این کیفیت، فارغ از مجموعه‌ای از علل و عوامل عینی پدیدآورنده، به ماهیت و مقومات مفهومی آن نسبت داده می‌شود. از این‌رو، کیفیت در این چارچوب از حیث منشأ پیدایش خارجی تعلیل‌ناپذیر شمرده می‌شود و با لحاظ چنین نکته‌ای، محقق سبزواری می‌گوید: «بکثرة

الموضوع قد تكثر...» (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۷۸). چنین برداشتی ناشی از بنیان فلسفی ذات‌گرایانه حاکم بر دستگاه عقلانیت نظری است. از منظر ذات‌گرایی، هر موضوعی ماهیتی مستقل دارد که نمی‌توان مقوماتش را به اجزای خارجی تجزیه کرد و صرفاً می‌توان آن را ترکیبی از اجزای مفهومی دانست؛ مانند تجزیه یک شیء به ترکیب جنس و فصل. جنس و فصل مفهومی قادر به تبیین تغییرات خارجی اشیا نیست؛ بنابراین، از این روش نمی‌توان انتظار تعریف‌شدن داشت. بنیان فلسفی علیتی که می‌خواهد شدن را تعریف کند، باید ظرفیت ملاحظه ترکیب و تجزیه موضوع به اجزای خارجی سازنده‌اش را داشته باشد؛ یعنی بتواند علل و عوامل پیدایش کیفیت متعین در یک شیء را شناسایی کند تا قدرت تصرف در شیء را به‌دست آورد و تغییرات پدیده را پیش‌بینی کند. بنابر علیت موضوعی، که تبیین کیفیت‌ها با ارجاع به علل عینی است، ذات تعلیل‌پذیر است و می‌توان عوامل و علل پیدایش یک کیفیت و ماهیت خاص را تعریف کرد و در آن تصرف نمود.

#### ۱. نادیده‌انگاشتن اوصاف غیردائمی در تغییر هویت کیفیت

با توجه به اینکه تعریف نظری به اوصاف حدّ ذاتی و رسم عرضی تقسیم‌پذیر است، هریک از آن دو در گامی دیگر به دو شکل تام و ناقص تقسیم می‌شوند. به تعبیر دیگر، اوصافی که به شیء نسبت داده می‌شوند، از سه حال بیرون نیستند: یا ذاتی مقوم‌اند، یا عرض لازم، یا عرض مفارق. با قدری تأمل می‌توان دریافت که مقوله تغییر، بیش از اوصاف ذاتی و عرضی لازم، با اوصافی از قبیل عرض مفارق در پیوند است؛ همان اوصافی که به‌دلیل عدم ماندگاری و عدم تداوم، در تغییرات ماهیت شیء دخالت دارند. طبعاً برای تحلیل تغییر و تبیین چگونگی پیدایش کیفیتی خاص از شیء، ناگزیر باید به این اوصاف رجوع کرد. این در حالی است که بنابر عقلانیت نظری، اوصافی که شکل‌دهنده رسم ناقص شیء هستند، عرض مفارق غیردائمی شمرده می‌شوند و چون با ذاتیات شیء در ارتباط نیستند، بود و نبود آن‌ها در هویت‌بخشی به یک ماهیت تأثیری ندارد؛ از این‌رو، در بیان چیستی و تعریف ماهیت متعین اشیا حضور پیدا نمی‌کنند. غافل از آنکه همین اوصاف غیردائمی و غیرذاتی، نقشی کلیدی در تعریف چگونگی تغییرات عینی شیء دارند.

باید دقت داشت که اگر در بیان چیستی شیء، محوریت با ذات و مقومات ذات است، در بیان چگونگی پیدایش کیفیتی خاص، اوصاف و اعراض مفارق محوریت پیدا می‌کنند. برای مثال، رطوبت و دما برای یک تخم‌مرغ عرض مفارق‌اند. در درجه‌ای معین از رطوبت و دما، جوجه از تخم‌مرغ متولد

می‌شود. اگرچه رطوبت و دمای هوا شرایط لازم برای تولد جوجه‌اند، صرفاً به تولد جوجه تعلق ندارند. اصولاً در هر تعریفی که برپایه شدن صورت‌بندی می‌شود، نسبت میان متغیرها وصفی است، نه ذاتی. از آنجاکه در تبدیل اشیا، تغییر نسبت‌ها نقش اصلی را ایفا می‌کند، برای ارائه یک تعریف کاربردی باید بر تغییر نسبت‌ها تمرکز کرد؛ آن‌هم نسبت‌هایی که امکان پیش‌بینی، کنترل و هدایت تغییرات شیء را برای ما فراهم کنند. این ویژگی برخلاف روشی است که در تعریف نظری و علیت مفهومی در پیش گرفته می‌شود. مقومات ماهیت، مانند جنس و فصل، با متغیرهایی که در تبدیل یک شیء مرکب حضور عینی و خارجی دارند، متفاوت‌اند. از این‌رو، تعاریف نظری از ارائه تعریف عینی ناتوان‌اند.

## ۲. تطبیق‌ناپذیری تعاریف نظری با عینیت

احتمالاً ذهن پرسشگر مخاطب به این پرسش معطوف خواهد شد که چرا علیت مفهومی و تعریف نظری برپایه جنس و فصل به فاصله‌گرفتن تعریف از عینیت می‌انجامد؟ پاسخ اجمالی این است که اگر پدیده‌ای را با متغیرهای عینی تشکیل‌دهنده‌اش مطالعه نکنیم و درصدد تعریف آن برآییم، چنین تعریفی با عینیت آن پدیده فاصله خواهد داشت. دلیل این امر را در ادامه توضیح می‌دهیم.

برای مثال، در منطق صوری، برای تعریف اشیا نخست مابه‌الاشتراک یک سلسله‌اشیای متفاوت را انتزاع می‌کنند؛ مانند انتزاع مفهوم نظری مشترک امتداد از اشیایی همچون قلم، میز، اتاق، تابلو و دیوار. مفهوم امتداد به هیچ‌یک از این اشیا اختصاص ندارد، بلکه میان آن‌ها مشترک است. در مرحله بعد، با ترکیب یا سلب این مفهوم، مفاهیم جدیدی را تعریف می‌کنند. برای مثال، اگر از مفهوم مشترک امتداد، حجم و سطح را سلب کنیم و هیچ جایی را برای فرض هرگونه امتدادی، مانند خط، باقی نگذاریم، نقطه تعریف خواهد شد. بدین ترتیب، از ترکیب و برقراری نسبت میان نقطه و خط نیز می‌توان صفحه را تعریف کرد. پس از تعریف صفحه، نقطه و خط، می‌توان اشکال مختلفی همچون مربع، دایره و مثلث را تعریف کرد. به همین ترتیب، برای مفاهیم جدید تولیدشده نیز می‌توان احکامی صادر کرد. مثلاً بنابر تعریفی که از درجه و دایره و رابطه آن با مربع داشتیم، می‌توان حکم کرد که مجموع زوایای مربع همیشه ۳۶۰ درجه است.

اشکال اساسی این روش و احکام صادرشده مبتنی بر آن را زمانی می‌توان لمس کرد که بخواهیم چنین نسبت‌هایی را با عینیت تطبیق دهیم. در مقام تطبیق این نسبت‌ها با عینیت می‌توان دریافت که نه تنها امتداد بسیط در عالم واقع وجود ندارد، بلکه قابلیت تحقق نیز ندارد. برای نمونه، حتی اگر فرض کنیم اتصال دو نقطه مصداق خارجی داشته باشد، فرض اتصال و امتداد میان دو نقطه در خارج بدون جاذبه

ممکن نیست؛ چراکه در خارج شیء بسیطی وجود ندارد. جاذبه دارای قواعدی است. بنابر جاذبه، خط لاجرم دارای انحنا می‌شود. اگر به دلیل جاذبه، انحنا را در تعریف خط وارد کنیم، در عالم خارج هیچ خط مستقیمی عاری از انحنا وجود نخواهد داشت. بنابراین، اگر شکل مربع را در عالم خارج از ذهن بخواهیم ببینیم، اعم از اینکه این مشاهده در مقیاس ماکروی کیهانی یا میکروی اتمی باشد، محال است مجموع زوایای مربع  $360^\circ$  درجه شود؛ زیرا در عالم واقع، مربع متشکل از چهار خط مقعر یا محدب است. بنابراین، باید حکم کرد که مجموع زوایای درونی مربع در عینیت یا همیشه کمتر از  $360^\circ$  درجه است یا همیشه بیشتر از  $360^\circ$  درجه. پس می‌توان نتیجه گرفت تعاریف و احکامی که با تکیه بر تعریف نظری و عقلانیت مفهومی تولید می‌شوند، با عینیت عالم تطبیق ندارند. حتی اگر دقیق‌تر بگوییم، دایره، مربع و مانند آن صرفاً در هندسه نظری تعریف شده‌اند و تعاریفی کلی‌اند، اما قابل تحقق و تطبیق در عینیت نیستند.

تولید تعریف نظری مبتنی بر حدّ تام با عالم خارج انطباق ندارد؛ بنابراین، منطقی نیست که بتواند پاسخ‌گوی نیازهای ما برای تولید تعاریف عینی و کاربردی باشد. تعاریف کاربردی ناظر به چگونگی و شدن پدیده‌ها هستند؛ در نتیجه، مفاهیم به کار رفته در آن‌ها نیز باید قابلیت تحقق در عینیت داشته باشند. هرچند برای امور کلی استفاده از تعاریف نظری بلامانع است، تعاریف کاربردی ناظر به تغییرات عینی اشیا را نمی‌توان از طریق تعاریف غیرقابل تطبیق با عینیت حاصل کرد. بنابراین، برای رفع نقص تعاریف نظری باید دستگاهی فلسفی را پایه‌گذاری کرد که ناظر به شدن باشد و بتواند تعاریفی عینی برای شناسایی، هدایت و کنترل تغییرات عینی اشیا و پدیده‌های عالم ارائه کند.

### بررسی ضرورت تعاریف کاربردی و لوازم آن

سیطره چند هزارساله عقلانیت نظری بر تعاریف باعث شده است تأمل در امکان ارائه تعریف کاربردی به پرسشی چالش برانگیز تبدیل شود. طبعاً ناتوانی عقلانیت نظری در صورت‌بندی تعریفی که قدرت تبیین شدن را داشته باشد، به معنای انکار شدن در حقیقت عالم نیست؛ به‌ویژه آنکه بهترین دلیل بر امکان یک امر، تحقق آن امر است. رواج مدل‌سازی در بخش‌های مختلف علوم کاربردی، نشان‌دهنده امکان صورت‌بندی تعریف کاربردی است. البته در فلسفه علم معاصر تأکید شده است که مدل‌سازی و تعاریف عملیاتی هرگز مستقل از چارچوب نظری نیستند. کوهن نشان می‌دهد که مفاهیم و سنجش‌های علمی در درون پارادایم‌ها معنا پیدا می‌کنند و فایرabend<sup>۱</sup> نیز بر نقش پیش‌فرض‌ها و چارچوب‌های نظری در

1. Feyerabend

شکل‌گیری روش‌های علمی تأکید دارد؛ بنابراین، تعریف کاربردی نیز هنگامی معتبر و راهگشا خواهد بود که نسبت آن با مبانی نظری و دستگاه مفهومی پشتیبانش روشن باشد (Kuhn, 1970, p.10-22; Feyerabend, 1993, p.17-36). اگر به خاستگاه مدل‌سازی در یک علم توجه شود، بی‌تردید ردپای فلسفه شدن مختص موضوع آن علم دیده می‌شود. به‌ویژه آنکه شدن در هیچ عرصه‌ای از عالم تعطیل‌بردار نیست و توسعه اجتماعی نیز به‌عنوان گونه‌ای پیچیده از شدن در عرصه حیات جمعی انسان‌ها، هیچ‌گاه تعطیل نشده و تحت هیچ شرایطی معطل نمانده است. این امر به‌روشنی بر ضرورت تولید تعاریف کاربردی برای مدیریت شدن اجتماعی و تنظیم برنامه‌های توسعه دلالت می‌کند.

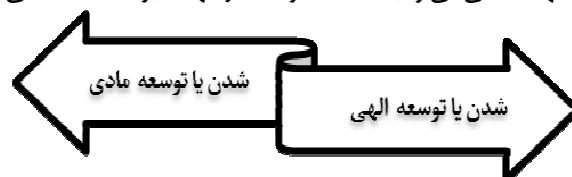
از منظری دیگر، تا زمانی که بتوان امکان سنجش در موضوعات مختلف را برای عقلانیت بشری فرض کرد، به‌تبع امکان گمانه‌زنی جدید را نیز باید محتمل شمرد و تا زمانی که امکان ایجاد حساسیت جدید برای انسان وجود دارد، امکان ترکیب دو حالت و پیدایش حالت جدید روحانی را نیز نمی‌توان برای انسان انکار کرد. همچنین تا زمانی که بتوان امکان ایجاد ارتباط میان عمل دو نفر را تصور کرد، به‌تبع نمی‌توان پیدایش مرتبه جدیدی از ارتباطات اجتماعی را که محصول ارتباط افراد با یکدیگر است، غیرممکن دانست. بنابراین، در جایی که شدن اجتماعی به‌تبع سنجش‌ها، ترکیب‌ها و ارتباط‌های جدید اجتناب‌ناپذیر است، نمی‌توان مدیریت اجتماعی را بی‌نیاز از تعاریف کاربردی دانست.

کارکرد مهم تعریف کاربردی نسبت به تعاریف نظری، تمهید امکان تبدیل یک ماهیت به ماهیت دیگر است و این امکان اساساً در تعاریف نظری انکار می‌شود؛ درحالی‌که در تعاریف کاربردی، امکان تبدیل برخی از مقولات عشر به برخی دیگر وجود دارد. برای نمونه، می‌توان صوت را به نور تبدیل کرد؛ این پدیده در فیزیک آکوستیک «آوادرخشش» نام دارد. پرسش این است که چرا تعریف نظری این امر را ممتنع می‌دانست، اما با تعریف کاربردی این امر قابلیت تحقق دارد؟ پاسخ آن است که تعریف نظری به‌دلیل اتکا به علیت مفهومی، کیفیت اشیا و پدیده‌ها را ترکیبی انضمامی و مفهومی از جنس و فصل می‌شمرد؛ درحالی‌که در تعریف کاربردی، هر کیفیتی یک کل مرکب است که می‌توان با تصرف در نسبت‌های برساننده‌اش، آن را به کل مرکب دیگری با کیفیتی متفاوت تبدیل کرد.

## ۱. جهت‌داری تعاریف کاربردی

تعاریف کاربردی دارای ویژگی بسیار مهمی تحت عنوان جهت‌داری‌اند و زمانی که برای اداره جامعه به‌کار می‌روند، ناگزیر یکی از دو جهت کلی را دنبال خواهند کرد؛ بدین معنا که یا شدن الحادی را مبتنی بر محوریت

رابطه انسان و جهان، یا شدن الهی را مبتنی بر محوریت اخلاق در روابط، تمهید خواهند کرد. به تعبیر دیگر، تعریف معطوف به شدن به دو نحو ممکن است: شدن یا توسعه الهی و شدن یا توسعه مادی. این دو جهت در مقابل یکدیگر قرار دارند و دو مسیر متفاوت را پیش پای جامعه قرار می‌دهند که در نمودار ۶ مشخص شده است. البته میان این دو جهت اصلی می‌توان طیف گسترده‌ای از جهت‌گیری‌های التقاطی را نیز شناسایی کرد.



#### نمودار ۶. دو جهت کلان حاکم بر تعاریف کاربردی

توضیح آنکه جهت‌داری تعاریف کاربردی بدین معناست که هر تعریفی باید تأمین‌کننده اقتضائات و اختصاصات جهت متبوع خود باشد. برای نمونه، تعاریف برپایه شدن الهی باید بتوانند هم خود و هم نقطه مقابل خود را تحلیل کنند؛ زیرا اگر چنین قابلیت‌ی نداشته باشند، در عمل منزوی خواهند شد. این سخن بدین معناست که اگر یک دستگاه عقلانی نتواند محیط خود را محاسبه کند، محکوم به انزواست. عقلانیت ایمانی به دلیل جامعیت خود می‌تواند شدن و توسعه کفر را نیز تحلیل کند و بر محیط کفر تسلط محاسباتی داشته باشد. این امر را می‌توان از مزیت‌های دستگاه تحلیلی مؤمنان دانست. برعکس، دستگاه محاسباتی کفر به دلیل ضیق سعه خود فاقد توانمندی لازم برای اشراف محاسباتی بر عقلانیت جامعه ایمانی است؛ چراکه نمی‌تواند اعتقادات مؤمنان را تحلیل کند. دستگاه تحلیلی جامعه کفر برای درک شدن و توسعه جامعه مؤمنان، ناگزیر اعتقادات ایشان را به اعتقادات مادی فرومی‌کاهد تا قابلیت محاسبه در چارچوب عقلانیت کفار را پیدا کند. به سخن دیگر، دستگاه عقلانی کفار نمی‌تواند به درک روشنی از چگونگی ایفای نقش دین به عنوان محور توسعه جامعه برسد؛ بنابراین، برای جبران این نقیصه مجبور است جهان معنایی دین را نیز به مثابه نهادی برآمده از تحولات مادی به حساب آورد و سعه تصرفات دین را در حد سعه تصرفات یک پدیده مادی تنزل درجه دهد. چون مطلق‌گرایی حسی بر دستگاه محاسباتی توسعه مادی حکم فرماست و اطلاق حس برای آنان یک پیش‌فرض شمرده می‌شود، چاره‌ای ندارند جز اینکه اعتقادات و رفتارهای مؤمنان را نیز با عینک مطلق‌گرایی حسی مشاهده کنند.

#### ۲. ضرورت تعاریف کاربردی الهی

تا اینجا روشن شد که تعاریف کاربردی تنها برای توضیح مفهومی پدیده‌ها نیستند، بلکه در فهم،

پیش‌بینی و جهت‌دهی به تغییرات عینی نیز نقش دارند. از آنجا که بخش مهمی از این تغییرات در عرصه نیازها و مناسبات اجتماعی رخ می‌دهد، بحث از تعاریف کاربردی با مسئله سرپرستی اجتماعی پیوند می‌یابد. در جامعه دینی، این سرپرستی نمی‌تواند از فقه جدا باشد؛ زیرا فقه تنظیم‌کننده رفتارهای فردی و اجتماعی براساس اراده تشریعی الهی است. از این رو، اگر فقه بخواهد در تدبیر و جهت‌دهی به پیدایش و تحول موضوعات اجتماعی نقش ایفا کند، نیازمند تعاریف کاربردی متناسب با این کارکرد خواهد بود.

با توجه به ضرورت ارائه تعریف کاربردی برای سرپرستی تغییرات اجتماعی از یک سو و جهت‌داری تعاریف کاربردی از سوی دیگر، ارائه تعریف کاربردی الهی نیز ضرورت دارد؛ زیرا زمانی آموزه‌های دینی نقشی محوری در اداره جامعه خواهند داشت که بتوانند تناسبات، ساختارها و نظامات الهی را در جامعه برپا و پیاده‌سازی کنند. این مطلوب بدون دردست‌داشتن تعاریف کاربردی الهی ممکن نیست و همان‌گونه که مکتب سرمایه‌داری به‌منظور پی‌ریزی و معماری نظام توزیع ثروت، تعریفی کاربردی برای صرفه‌جویی در مقیاس تولید ارائه می‌کند و چگونگی دخالت انگیزه‌ها در این امر را مشخص می‌سازد، مکتب الهی نیز باید بتواند با محوریت آموزه‌های دینی، برای تنظیم چگونگی توزیع ثروت در جامعه و به‌منظور صرفه‌جویی در مقیاس تولید، تعریف کاربردی ارائه کند؛ زیرا تعاریف نظری موجود برای این منظور کفایت لازم را ندارند. این تعاریف باید کاربردی باشند و قدرت کنترل عینیت را داشته باشند.

تعاریف کاربردی الهی ابزارهایی هستند که امکان سرپرستی سمت‌وسوی تغییرات جامعه را در اختیار حاکمان جامعه اسلامی قرار می‌دهند تا ایشان مسیر و جهت تغییرات را در راستای الهی سوق دهند. از همین‌جا نسبت بحث حاضر با فقه روشن می‌شود؛ زیرا فقه در مقام مواجهه با موضوعات اجتماعی، پس از تحقق موضوع به بیان حکم آن می‌پردازد یا افزون‌بر حکم‌گذاری، نسبت خود را با فرایند پیدایش، تحول و جهت‌دهی آن موضوع نیز تعریف می‌کند.

دستگاه فقهی در جامعه اسلامی نهادی تاریخی است که رسالت دینی‌سازی جامعه بر عهده آن است. امروزه این نهاد می‌تواند دو نوع مواجهه متفاوت با موضوعات و مسائل مبتلابه جامعه در پیش گیرد: راه نخست این است که پای خود را از فرایند پیدایش و تکامل موضوعات و مسائل مبتلابه جامعه بیرون بکشد و صرفاً به نیازها و موضوعات جدید و مستحدثه پاسخ دهد؛ از این رهیافت می‌توان تحت عنوان فقه مستحدثه یاد کرد. راه دوم این است که در پیدایش و تغییرات موضوعات و مسائل مبتلابه جامعه نقش محوری را بر عهده بگیرد و بار رهبری حوادث، موضوعات و مسائل جامعه را بر دوش خود نهد؛ این رویکرد به فقه را نیز می‌توان فقه سرپرستی نام نهاد.

رهیافت فقه مستحدثه مبتنی بر سه پیش فرض بنیادین است:

۱. جوامع بر محور نیازهای مشترک شکل می گیرند؛ بنابراین، برای تحلیل جامعه باید نیازهای مشترکی را تحلیل کرد که سازندگان آن در پی تأمینشان بوده اند.

۲. اساساً پیدایش، تغییرات و تکامل موضوعات و مسائل جامعه امری عقلایی و عرفی است؛ بنابراین، به طور طبیعی، گاهی در مسیر تأمین نیازمندی های مشترک جامعه با نقاط عطفی روبه رو می شویم که در آن نقاط، موضوعات و مسائل جامعه تحول می یابند و تکامل پیدا می کنند. نقش دین این است که در چارچوب نیازمندی های جامعه، خطوط قرمزی را برای این تغییر و تحولات مشخص کند تا افراد ضمن پایبندی به این خطوط، نزد خدای متعال از عقاب معذور باشند. برای مثال، تا پیش از انقلاب صنعتی، اسب و شتر ابزار حمل و نقل شمرده می شدند. نیازمندی انسان به این ابزار، هم راستا با پیچیده تر شدن نیازمندی های مشترک اجتماعی، توسعه و تکامل پیدا کرد و ضرورت ساخت ابزار حمل و نقل جدیدی را اقتضا کرد؛ بدین ترتیب، اتومبیل ساخته شد. از این منظر، تغییر و تحولاتی که در تأمین نیازمندی های بشری رخ می دهند، الزاماً ربطی به آموزه های دین ندارند. تنها وظیفه ای که برای دین در این میان می توان فرض کرد، این است که در دایره نیازمندی های عقلانی و عرفی بشر، خطوط قرمزی را برای معذوریت از عذاب الهی مشخص کند.

۳. رسالت و مأموریت حکومت در راستای حفظ نظم اجتماعی یا تکامل بخشی به نیازمندی های اجتماعی، امری عقلانی و عرفی است که اساساً ربطی به دین ندارد.

با تکیه بر این سه اصل و پیش فرض بنیادین، نهاد دین رسالتی جز پاسخ گویی به مسائل مستحدثه ندارد. مسائل نوپدید در مسیر طبیعی تکامل نیازمندی های اجتماعی و با میانجی گری عقلای جامعه شکل می گیرند؛ بدون آنکه آموزه های دین نقش مستقیم و جهت دهنده ای در توسعه و تکامل نیازمندی ها و کیفیت بسط و رشد نظامات اجتماعی داشته باشند.

تلقی رهیافت فقه سرپرستی از پیدایش، تغییرات و تکامل موضوعات و مسائل مبتلابه جامعه و دردست گرفتن سکان رهبری آن ها، برآمده از رویکرد اجتماعی و تاریخی به دین است. این رهیافت نیز همانند رهیافت فقه مستحدثه، به مقدمات و پیش فرض هایی تکیه دارد که عبارت اند از:

پیدایش جوامع انسانی مترتب بر یک میل محوری است؛ بنابراین، برای تحلیل و تفسیر امور اجتماعی باید آن میل محوری را کشف و بررسی کرد. این میل محوری در کلان ترین شکل خود یا معطوف به پرستش پروردگار متعال است یا معطوف به پرستش دنیاست.

رسالت دین در تکوین جوامع انسانی، سرپرستی و تکامل بخشی به نیازهای جامعه حول محور پرستش خدای متعال است تا بدین ترتیب، نیازهای طبیعی انسان حول تحقق کلمه توحید بهینه شوند. به تبع بهینه‌سازی نیازمندی‌های انسانی حول ایمان و کفر، جوامع مختلف از نیازهای مشترک فاصله خواهند گرفت و از یکدیگر تمایز پیدا خواهند کرد.

حکومت‌ها موظف‌اند نیازمندی‌های جامعه را معطوف به توسعه میل محوری بهینه کنند تا زمینه مساعدی برای تکامل نیازها در جهت آن میل فراهم شود.

با قدری تأمل و دقت در اصول و پیش فرض‌های فقه سرپرستی می‌توان به این ضرورت رسید که تحقق این رهیافت نیازمند تولید تعاریف کاربردی است؛ چراکه بدون دردست داشتن تعاریف کاربردی نمی‌توان در واقعیت خارجی نیازهای اجتماعی دخل و تصرف کرد و جهت آن‌ها را در راستای اقامه کلمه توحید بهینه ساخت.

### ۳. اضطراب انقلاب اسلامی به تعاریف کاربردی توحیدی

چالش اصلی انقلاب اسلامی در مصادف با تمدن مادی، فقدان تعاریف کاربردی الهی و نبود فلسفه‌ای است که ظرفیت تولید این تعاریف را داشته باشد. خلأ تعاریف کاربردی الهی باعث شده است که در مقام عمل، سرپرستی موضوعات و مسائل عینی جامعه به تعاریف کاربردی مادی سپرده شود. به عبارت دیگر، از آنجاکه نهاد دینی در جامعه اسلامی صرفاً به تولید تعاریف نظری مبتنی بر مبانی دینی اکتفا کرده است، خواه‌ناخواه تاب‌آوری لازم برای ایستادگی در برابر تعاریف کاربردی را ندارد؛ بنابراین، مدیریت میدانی را به تعاریف کاربردی عرفی واگذار می‌کند. در این عقب‌نشینی، نقش مدیریت مسائل به پاسخ‌گویی به مستحدثات فروکاسته می‌شود و در نتیجه، لجام آن‌ها در دستان بیگانگان قرار می‌گیرد. این روند نیز تا ابد ادامه نخواهد یافت، بلکه اگر این شرایط تداوم داشته باشد، حتی در بلندمدت امکان پاسخ‌گویی به مسائل مستحدثه نیز از نهاد دین سلب خواهد شد؛ زیرا جبهه کفر با ایجاد موضوعات جدید و متنوع، اضطراب‌هایی را رقم خواهد زد و تنگنایی پدید خواهد آورد که راهی جز تبدیل شدن فقه به ماشین امضای موضوعات دستگاه کفر، پیش‌پای دستگاه فقاقت باقی نماند.

دستگاه فقاقت باید خود را برای برخوردی منطقی و حساب‌شده با نگاه ساده به مسائل توسعه، تکامل بخشد؛ چراکه نمی‌توان سکان برنامه‌های توسعه را به تمدن مادی سپرد و امید داشت که به صرف پاسخ‌گویی به مستحدثات مدرن بتوان حیات جامعه دینی را تداوم بخشید؛ زیرا اکتفا به این نقش، دین را

به ابزار توسعه الحادی تبدیل خواهد کرد. ابزارشدن دین در بستر تمدن مادی به دو صورت می‌تواند اتفاق بیفتد که در هر صورت، نتیجه‌ای جز بسط فساد و زیان و تشدید بحران‌های اجتماعی در پی ندارد.

در شکل اول، ابزارشدن دین بدین معناست که معارف و آموزه‌های دینی در چارچوب تعاریف کاربردی مادی ریخته شوند و در قامت آن‌ها بازتعریف و تفسیر گردند. این رویکرد را می‌توان در آثار بسیاری از روشنفکران دینی مشاهده کرد. اگرچه آنان به اهمیت و کارکرد تعاریف کاربردی و نقش خطیر و تعیین‌کننده فلسفه «شدن» واقف‌اند، در نبود فلسفه شدن الهی به فلسفه شدن مادی تن می‌دهند و ضمن به‌عاریت‌گرفتن آن، به‌زعم خودشان تعاریف کاربردی مادی را به استخدام جامعه دینی درمی‌آورند. اقتباس از شدن شرقی یا غربی، مانند دیالکتیک یا نسبیت، پیامد درپیش‌گرفتن این رویکرد است. با مبنا قراردادن شدن الحادی، آیات و روایات و احکام دین لاجرم تفسیری مادی پیدا خواهند کرد و تابع تحولات تکنولوژی تأویل خواهند شد. قطعاً صورت‌بندی تفسیری روزآمد از دین به‌تبعیت از پیشرفت‌های مادی بشر به ماندگاری و بقای اسلام کمک نمی‌کند. همچنین ترجمه و تفسیری از دین که با تکنولوژی و لوازم آن هماهنگ باشد، دین را از انزوا در دوران مدرنیته نجات نمی‌دهد، بلکه معارف الهی صرفاً به ابزار تسهیل تکنولوژی تبدیل خواهند شد؛ در نتیجه، این مسیر به تحریف کلی دین خواهد انجامید.

شکل دوم دین‌ابزاری، برآمده از دیدگاه و تبعات عینی رویکرد برخی از متدینان عرف‌گرا به نقش دین در عصر مدرن است؛ کسانی که تصدی منصب سرپرستی نیازمندی‌های اجتماعی ازسوی نهاد دین و فقاقت را جایز نمی‌دانند و آن را تکلیفی خارج‌ازتوان برای حوزه‌های علمیه برمی‌شمرند. به‌گمان ایشان، تحلیل و سرپرستی چگونگی پیدایش و تکامل نیازهای اجتماعی امری عرفی و عقلایی است و در دایره رسالت دین نمی‌گنجد. اساساً این تفکر به کارکرد و ضرورت تعاریف کاربردی برای اداره عینیت توجه ندارد و نسبت به جهت‌داری این تعاریف نیز غافل است. این رویکرد عرصه سرپرستی اجتماعی را به تعاریف کاربردی غیردینی واگذار می‌کند و با سلب و رفع مسند موضوع‌سازی از نهاد دین، قدرت موضوع‌سازی را به فلسفه‌های شدن مادی می‌سپارد. این رویکرد نشان می‌دهد که به‌صرف جدیت و انضباط در حفظ اصول و مبانی دینی نمی‌توان تداوم حاکمیت آموزه‌های دین در جامعه مؤمنان را تضمین کرد. گرچه این دیدگاه بر حفظ اصول و مبانی دینی اصرار داشته باشد، در عرصه اداره عینیت و موضوع‌سازی منفعل خواهد بود و تعاریف کاربردی را نیز فاقد جهت‌شمرده، ناخواسته جایگاه ولایت و سرپرستی جامعه را به فرهنگ بیگانه می‌سپارد؛ زیرا کسی می‌تواند ولایت و سرپرستی عینی را در سطح جامعه اعمال کند که قدرت حادثه‌سازی در میدان را داشته باشد. تن‌دادن به ساختار نظام بانکی، مثال روشنی از تبعات ابزارشدن دین به‌دلیل فقدان تعاریف کاربردی اسلامی است.

## نتیجه‌گیری

امروزه نظام جمهوری اسلامی ایران ناچار به تولید تعاریف کاربردی الهی است؛ زیرا در شرایط برپایی حکومت دینی قرار دارد. در حکومت دینی نیز باید محوریت فرایند جامعه‌پردازی با دین و آموزه‌های دینی باشد. اگر نهاد دین و متدینان بخواهند آموزه‌های الهی را در ایجاد تناسبات، ساختارها و نظامات رسوخ دهند، نخستین گام برای تحقق این امر فراهم‌ساختن لوازم تولید تعاریف کاربردی الهی است. تعاریف کاربردی الهی در این معنا ابزار فهم چگونگی «شدن» جامعه‌اند؛ ابزار فهم این مطلب که سیاست، فرهنگ و اقتصاد جامعه چگونه با کیفیتی خاص پدید می‌آیند، تغییر می‌کنند و به سمت کمالات مطلوبی که در نظر داریم حرکت می‌کنند. فلسفه «شدن» اسلامی و پیرو آن، تعاریف کاربردی الهی کمک می‌کنند تا مشخص شود ساختار پژوهشی نظام اسلامی چگونه باید سامان یابد و گردش اطلاعات در کشور چگونه باشد. اقتباس و تبعیت از فلسفه‌های «شدن» مادی، دین را به ابزار توسعه مادی تبدیل خواهد کرد. قرارگرفتن در ساختارهایی که به غیردینی‌بودنشان التفات نداریم، دین را به انحراف خواهد کشاند و با دست خود مسلمانان به اسلام صدمه وارد خواهد شد. وقتی ولایت و سرپرستی ایجاد ساختارها و موضوعات به دست جامعه مشرکان باشد، پاسخ‌گویی به مسائل مستحدثه معنایی جز انزوای دین و درنهایت استحاله دین نمی‌تواند داشته باشد. پاسخ به مسائل مستحدثه در این شرایط چیزی جز توجیه فرایند انزوا و استحاله نیست؛ با این تفاوت که این توجیه از روی عمد نیست، بلکه از روی غفلت است. محاسبه عدم ارتباط مدل‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در موضوعات مختلف با دین، تصور درستی نیست، بلکه تعیین مدل درست در موضوعات و مسائل مختلف تابع‌گزینش جهت دین است. با تعریف نظری نمی‌توان شأن متغیرها و نسبت و جهت آن‌ها را مشاهده کرد و جهت‌داری نظامات و نیازمندی‌های جامعه را تشخیص داد.

## منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۶۴، *النجاة*، تهران، دانشگاه تهران.
۲. —، ۱۳۶۶، *الحدود*، ترجمه محمدمهدی فولادوند، تهران، انتشارات سروش.
۳. —، ۱۳۷۵، *الشفاء: المنطق*، قم، منشورات بیدار.
۴. ارسطو، ۱۳۹۰، *منطق ارسطو، ارگانون*، ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی، تهران، انتشارات نگاه.
۵. بابکاکیچ، هنری، ۱۳۹۸، *تقابل منطق قدیم و جدید*، ترجمه آرش جمشیدپور، تهران، انتشارات نقش و نگار.
۶. بریجمن، پرسی ویلیام، ۱۳۷۴، *منطق فیزیک جدید*، ترجمه مهدی گلشنی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. بنیانی، محمد و بای، پوریا، ۱۳۹۵، «منطق ارسطویی و سیستماتیک در حقوق ایران»، *اندیشه دینی*، شماره ۶۰، ص ۴۷-۷۴.
۸. جمعی از اندیشمندان، ۱۳۹۵، *هم‌اندیشی معرفت‌شناسی*، تدوین و نگارش محمد سربخشی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۹. خوانساری، محمد، ۱۳۸۴، *منطق صوری*، تهران، انتشارات آگاه.
۱۰. دینانی، غلامحسین، ۱۳۹۰، *منطق و معرفت در نظر غزالی*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۱. ذکیانی، غلامرضا، باقری، میهن و میرزایور، مهدی، ۱۴۰۱، «اندراج: راز قیاس حملی ارسطویی»، *منطق پژوهی*، شماره ۲، ص ۱۱۸-۸۹.
۱۲. رسولی شریانی، رضا و مهرخانی، پریرسا، ۱۳۹۲، «تطور نظریه مقولات از ارسطو تا ابن سینا»، *تاریخ فلسفه*، شماره ۲، ص ۱۲۷-۱۵۰.
۱۳. سبزواری، مهدی، ۱۳۶۹، *شرح المنظومه با حاشیه استاد حسن زاده*، تهران، نشر ناب.
۱۴. سلیمانی امیری، عسکری، ۱۳۸۸، *منطق و شناخت‌شناسی از نظر حضرت آیت‌الله مصباح یزدی (ره)*؛ به‌ضمیمه *روش‌شناسی علوم*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۵. سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۷۲، *مجموعه آثار*، جلد ۲، تصحیح هانری کرین، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۶. عظیمی، مهدی، ۱۳۹۳، *ماهیت منطق و منطق ماهیت*، قم، انتشارات حکمت اسلامی.
۱۷. طوسی، نصیرالدین محمد، ۱۳۶۱، *اساس الاقتباس*، تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۸. کاشف‌الغطاء، محمدحسین، ۱۳۸۲، *نقد الآراء المنطقیه*، بیروت، مؤسسه التعمان للطباعة والنشر.
۱۹. ماکوولسکی، آ.، ۱۳۶۶، *تاریخ منطق*، ترجمه فریدون شایان، تهران، انتشارات پیشرو.

۲۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۴، *مجموعه آثار*، تهران، انتشارات صدرا.
۲۱. —، ۱۳۹۳، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، جلد ۲، تهران، انتشارات صدرا.
۲۲. مظفر، محمدرضا، ۱۳۹۴، *منطق*، ترجمه حمیدزاده-رحمتی، تهران، انتشارات حکمت.
۲۳. —، ۱۴۰۰ق، *المنطق*، بیروت، انتشارات دارالمعارف.
۲۴. ملایری، موسی، ۱۳۸۸، «منطق تعریف در بوته نقد و داوری»، *حکمت و فلسفه*، شماره ۳، ص ۸۵-۱۰۲.
۲۵. ملایری، موسی و نادعلی‌زاده، حمزه، ۱۳۹۵، «اصالت وجود و تحول در منطق تعریف»، *خردنامه صدرا*، شماره ۴۸، ص ۴۳-۵۸.
۲۶. یثربی، یحیی، ۱۳۸۴، «تعریف با حد و مشکلات آن»، *اندیشه‌های فلسفی*، شماره ۲، ص ۲۱-۳۱.
27. Feyerabend, Paul, 1993, *Against Method*, 3rd ed., London, Verso.
28. Hempel, Carl G., 1952, *Fundamentals of Concept Formation in Empirical Science*, Chicago, University of Chicago Press.
29. Kuhn, Thomas S., 1970, *The Structure of Scientific Revolutions*, 2nd ed., Chicago, University of Chicago Press.